

دانشجویان هنر را باید تک تک فهمید

گفتگویی با استاد ابراهیم حقیقی

تهیه گفتگو: حمیدرضا صالحیه یزدی

تا به حال چند اثر گرافیکی از او دیده‌ام؟ تا به حال در پیچه چند کتاب با خطوط طراحی او به رویم گشوده شده‌اند؟ نمی‌دانم؛ فقط این را می‌دانم که کتاب‌هایی با طراحی جلد ابراهیم حقیقی به من اعتماد می‌دهد که حتماً محتوایش دلچسب هستند و حالا چه شیرین است نشستن پای صحبت کسی که سال‌های عمرش را برای لحظه‌لحظه گرافیک ایران سپری کرده، ابراهیم حقیقی متولد ۱۳ مهر ۱۳۲۸ در تهران که از سن ۱۹ سالگی (سال ۱۳۴۷) تاکنون طراح کتب و مجلات گوناگون بوده است. برای فیلم، سریال و نمایش‌های مختلف صحنه را طراحی کرده و برای فیلم‌ها و سریال‌های زیادی تیتراژ ساخته است. نمایشگاه‌های متعددی را برگزار کرده و در سن ۶۵ سالگی هم چنان راهنمای جوانان در این هنر کارپردی است.

چیدمان: گرافیک معاصر ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

وقتی صحبت از گرافیک معاصر ایران می‌شود، این قدر گستره وسیعی را شامل می‌شود که ممکن است در ارائه تعریفی از آن دچار مشکل شویم. در بخش‌هایی خیلی به آن پرداخته‌ایم، خیلی بی‌ینال و مسابقه برگزار کرده‌ایم در بخش‌هایی که با اقتصاد، صنعت و تجارت ارتباط پیدا می‌کند به آن پرداخته نشده و این بی‌توجهی از جانب دانشگاه‌ها بوده یعنی در این زمینه‌ها آموزشی صورت نگرفته، گرچه صاحب صنعت و کالا به دلیل نیازش خیلی به آن پرداخته است و می‌خواهد به وسیله آن بده‌بستان تجاری خود را انجام دهد، ولی به‌طور کلی در خیلی بخش‌ها فراموش کرده‌ایم که باید گرافیک حضور داشته باشد. مثل اوراق چاپی که مربوط به دولت می‌شود، یا قبوض آب، برق، تلفن و امثالهم. یک تعریفی از گرافیک داریم که بیشتر هم در حوزه پوستر است، به محض اینکه در فضای جشنواره‌ای و نمایشگاهی وارد می‌شویم به‌عنوان مثال نشانه-می‌بینیم که چقدر عقب‌مانده و عقب‌افتاده رفتار می‌کنیم، تجربه آن را طی مدت دو سال در مورد اصفهان داشتیم سال گذشته نشانه را هم اضافه کردند و فجیع بود. یعنی هیچ نشانه‌ای که مرتبط با اصفهان باشد، از بین چهل الی پنجاه اثری که آمد، یافته نشد و آن تعداد هم واقعاً بد بود. این یعنی اینکه آموزش نداده‌ایم پس ما در مورد طراحی نشانه هم در دانشگاه دچار مشکل هستیم، ولی تا دلتان بخواهد پوستر در تمام جشنواره‌ها هست برای همین دائم جشنواره پوستر برگزار می‌کنیم. به جز پایداری، مقاومت، هلال احمر، استاندارد و پرچم، شاید بتوان گفت در دو سال گذشته حداقل سالی سه الی چهار جشنواره را داشتیم، جشنواره رضوی را که در استان‌ها برگزار می‌کنند، جشنواره‌های مناسبی که شهرداری‌ها برگزار می‌کنند، در صورتی که چند سال بود که بی‌ینال متوقف بود، هم دوسالانه گرافیک و هم دوسالانه پوستر. شاید بتوان گفت که تنها نمایشگاه حرفه‌ای که از جانب انجمن به صورت حرفه‌ای برگزار شد، سرو نقره‌ای بود.

در انجمن طراحان گرافیک هم که می‌شود نام گرافیک را آورد و نگاه مستقیم‌تر به کارنامه طراحان در یک یا دو سال داشته باشیم، می‌بینیم که در بخش پوسترهای فرهنگی و جلد کتاب حضور پررنگ‌تر است و کارها هم نخبه‌تر. اما در قسمت بسته‌بندی، بروشور و کاتالوگ بسیار ضعیف، یا ضعیف حضور پیدا کرده‌اند یا اصلاً دلیلی نمی‌بینند که در نمایشگاه شرکت کنند. بسیاری از طراحان هستند که با کارخانجات سنگ و کاشی ارتباط دارند و کار طراحی آن مجموعه را برعهده دارند، و دارند امرار معاش می‌کنند. یک بخش دیگر گرافیکی است



که در شهر به چشم می خورد، گرافیک پوسترهای سینمایی مان بسیار عقب افتاده است، حتی بعضی مواقع فجیع است. و همه اینها را جز جلوی سینما، در هیچ جایی دیگر از سطح شهر اصلاً نمی بینیم، مدتی سینما روی بیلبوردها رفت هرچند از نظر گرافیک بسیار ضعیف بود و دوستان بسیار بد تولید کرده بودند، اما چند وقتی است که من حتی روی بیلبوردها هم تبلیغی از سینما نمی بینم، آیا هزینه تبلیغات گران شده است؟! آیا دلیلش اینست که مدیاهای دیگری وارد کار شده اند؟! آیا اینترنت و فیس بوک و... جایگزین تبلیغ شده اند که حضور پوستر ضعیف و کمرنگ شده است؟! آیا این به این دلیل است که شهر تهران و تمام شهرهای دیگر ایران مکان نصب پوستر ندارند؟! واقعاً ندارند! شهر تهران که ندارد! باید چاره ای اندیشید، هم چنان که برای نجات سینما، از سازمان سینمایی و معاونت مربوطه می خواهیم که تولید فیلم صورت گیرد، گرافیک هم بخشی مرتبط با تولید فیلم است، برای فروش، معیشت و ارتزاق آن، اما نادیده گرفته می شود. پس چیزی به نام گرافیک معاصر ایران را نمی توانیم در یک بسته بندی مستقل ارائه دهیم، ناگزیریم تفکیک کنیم و به طور جداگانه به هر کدام از بخش های این کالبد واحد بپردازیم و آسیب شناسی کنیم. کلاً تمام آن ها دچار آسیب هستند مگر بسته بندی هایی که -اگر در طول این سال ها اقتصاد، تجارت و صادرات مان رونق گرفته باشد و صاحب کالا موفق شده باشد که صادر کند-، صاحبان کالا ناگزیر بودند استاندارد بین المللی را رعایت کنند و در نتیجه گرافیک آن ها رشد کرده است. مثل بسیاری بستنی ها، آبمیوه ها، که فروش بسیار دارند و موفق هستند و حتی زمانی که روی بیلبورد می آیند، موفق هستند.

صاحب کالا باید درک کند که نباید مستقیم سراغ طراحی گرافیک برود بلکه باید به سراغ آژانس تبلیغاتی رفت و با توجه به موضوع از آژانس خواست تا تبلیغات به هویت یکپارچه بصری دست یابد، به این برسد که برای بسته بندی کالایش چه باید انجام دهد تا بتواند در حوزه خاورمیانه و بعد با کشورهای اروپایی رقابت کند؟ این موفقیت هایی هم که بعضی دوستان به دست آورده اند با تجربه، خطا و اصلاح بوده است.

ممکن است که جشنواره ها و بی پنال ها تشویقی باشد برای اینکه استعدادها را کشف کنیم، ولی این کشف استعداد می بایست سبب اتفاقی شود. در مورد سینما، تئاتر، موسیقی و... هم همین است و جشنواره ها مانند یک مهمانی بیهوده چای و شیرینی خوری فقط برگزار می شوند تا دوهزار نفر جمع شوند و برای هم کف بزنند یا فقط همان ۱۲۰۰ نفری که عضو انجمن طراحان گرافیک هستند.

Layout روزنامه های ما ایراد دارد و جای کار! ما همچنان دچار فقر داشتن قلم فارسی هستیم! ما فونت بسیار کم داریم! تمام فونت های ما عربی هستند که بازسازی شده اند، به جز سه الی چهار فونت که در چند سال اخیر از طریق نرم افزار مریم وارد شده است، در صورتی که در دو الی سه سال گذشته امارات عربی در روزنامه هایش که تعداد آن ها هم خیلی زیاد شده اند، -سرانگشتی شماره کردم تقریباً شاهد ۱۰ الی ۱۲ فونت جدید دیدم. تعدد روزنامه و مجله ما خیلی خوب است و زیاد شده ولی همه داریم از نرم افزارهای فونت مشترک و رایج که توسط خارجی ها قبلاً طراحی شده، استفاده می کنیم یا از نوع عربی آن که توسط لبنانی ها طراحی شده است. ما در مورد طراحی قلم فارسی اصلاً درست، خوب و بجا عمل نکرده ایم، این موضوع، موضوع ملی است، تنها موضوع طراحان گرافیک نیست. باید دولت و وزارت علوم و فرهنگستان هنر و ادب به این موضوع بپردازد. اصلاً موضوع فردی نیست ما قلم فارسی برای انواع مجلات ورزشی، بانوان، کودکان، سیاسی و اقتصادی نداریم، نمی توانیم آن ها را تفکیک کنیم. ما برای کتاب های علمی مان قلم خاص نداریم، کتاب های دانشگاهی مان چه در حوزه ادبیات فارسی باشد، یا شیمی، فیزیک، علوم، نجوم، پزشکی، تفاوتی با همدیگر ندارند. ما اصلاً از این منظر نگاه نکردیم، فقط در طول این سال ها همه افتخار کردند که دارای پوسترهایی خوبی هستند که در جشنواره های مختلف رتبه آورده است. این مشکلی

نیست و خیلی هم خوب است و باید به دوستان تبریک گفت که این همه موفقیت کسب کرده اند ولی از خیلی چیزها غافل مانده ایم. به عنوان مثال قبض های برق را مطرح کردم که چارچوب گرافیک این قبوض از پایه ایراد دارد، جستجوی قبوض برای اشخاصی که در یک آپارتمان زندگی می کنند واقعاً سخت است، پرداخت آن هم مشکلات مربوط به خودش دارد خواندن آن شناسه پرداخت و شناسه قبض با فونت ریز دشوار است. اصل گرافیک استاندارد قبض که سه الی چهار شاخصه بیشتر نیست را فدا کرده ایم و به فرعیات و جزئیات آن پرداخته ایم. پایین قبض به بخش تبلیغات اختصاص داده شده است. قبض را تبدیل به تبلیغ کردیم در صورتی که وظیفه این قبض فقط اطلاع رسانی است. اینها می توانند استاندارد یک شکل داشته باشند و با یک دستورالعمل می توانیم به یک طراحی دولتی برسیم، نام در کجای قبض باشد و هر قبضی را با توجه به رنگ آن -آبی برای قبض آب، زرد برای قبض تلفن، نارنجی برای قبض گاز و قرمز برای قبض برق- شناسایی کنیم نه از نشان آن، چه بسا که ممکن است آن نشان برای همه شناخته شده نباشد. من به اینها گرافیک می گویم. باید طی یک دستورالعمل یکسان سازی یک طراحی گرافیک اطلاع رسان برای این موضوع اتفاق بیفتد، تا بتوانیم سطح تفکر جامعه را بالا ببریم. وقتی چیزهایی که عمومی را با این گرافیک توزیع می کنیم دیگه نباید توقع داشته باشیم که مردم گرافیک را بشناسند.

تبلیغات ما از استاندارد برخوردار نیست، سازه های شهری مان هر کدام یک سازی می زند و هیچ وقت نتوانسته ایم در طول این بیست سالی که به این موضوع پرداخته شده، آن را سامان دهیم، بیلبوردها برای هر شرکت خاصی است و یک جاهایی در سطح شهر تهاجم حضور بیلبورد داریم و جاهایی دیگر خیلی از تابلوهای اطلاع رسان را پنهان کرده اند، اینها سامان می خواهد و این وظیفه شهرداری هاست، من اینها را گرافیک می دانم. برای همین خواهش می کنم وقتی صحبت از گرافیک می کنیم اول از همه یاد پوستر و آرم نیفتیم و به همه نگاه کنیم.

چیدمان: آثار طراحان گرافیک نسل جوان را چه طور می بینید؟



گرافیک نسل جوان دچار همین مشکلی است که مطرح شد و آن نیز تقصیر ما و دانشگاه‌های ما است. ما دقیقاً آموزش درست نداده‌ایم، جوان را به طرفی سوق داده‌ایم که می‌خواهد هرچه زودتر هویت اجتماعی خود را پیدا کند. وقتی فارغ‌التحصیل می‌شود و از دانشگاه بیرون می‌آید کار نداریم به او بدهیم، چرا؟ چون بدون اینکه بررسی کرده باشیم از طریق آزمون سراسری دانشجو گرفتیم، در تمام نقاط کشور دانشگاه احداث کردیم و رشته گرافیک هم آوردیم. این فارغ‌التحصیلان بیش از اندازه نیاز کشور هستند، بنابراین به سراغ هدف دیگری می‌روند. ما سالی چهارهزار فارغ‌التحصیل داریم، این نسل جوانی که می‌خواهد از دانشگاه بیرون آید به هویت اجتماعی نیاز دارد، هویت اجتماعی را از کجا پیدا می‌کند؟ در انواع بی‌ینال‌ها و مسابقاتی که ما برگزار می‌کنیم! من داوری جشنواره‌های زیادی را عهده‌دار بوده‌ام بسیاری از دوستان هستند که Title پوستر خود را عوض می‌کنند و به جشنواره‌های مختلف ارسال می‌کنند و در یکی از این جاها تیرشان به هدف می‌خورد و جایزه را برنده می‌شوند. این جوان تقصیری ندارد او در پی یافتن هویت اجتماعی برای حرفه‌ای است که درس آن را خوانده و دوستش دارد. سازمان برنامه و بودجه‌ای که متأسفانه لغو شد و شنیده‌ام دولت جدید می‌خواهد مجدد آن را راه‌اندازی کند، تعداد مهندس و پزشک مورد نیاز کشور در برنامه توسعه آینده را برآورد می‌کند. در مورد طراحان و معلم‌ها هم باید همین منوال باشد. پذیرش دانشجو در آزمون‌های سراسری باید بر آن مبنا باشد که چه تعداد نیاز داریم نه اینکه هر کسی از هر کجا سرریز کرد بیاید در آخر انتخاب رشته یک رشته هنر را نیز بزند و وارد شود. ما دانشگاه احداث نکرده‌ایم، ما بنگاه ارائه مدرک و پول گرفتن را احداث کرده‌ایم. برای همین می‌گوییم جوان تقصیر ندارد او دنبال معیشت خود و حرفه‌ای را که خوانده، هست. او دنبال هویت اجتماعی‌اش است!

به طراح گرافیک فارغ‌التحصیل صفحه‌آرایی بدهیم امکان ندارد بتواند آن را جمع‌آوری کند، حتی در مورد Layout داخلی همان پوستری که علاقه‌مند است بسیار ضعیف عمل می‌کند یعنی حروف را در پوستر فقط به هم می‌چسبانند،

دوستان صفحه‌آرایی طراحانه نمی‌کنند. طراحی بسته‌بندی را فقط کسانی بلد هستند که آن را انجام دهند. ما طراحی بسته‌بندی را به دانشجویان یاد نمی‌دهیم. این بسته‌بندی شامل جلد کتاب هم می‌شود منتها دوستان بیشتر یاد گرفته‌اند در حوزه فرهنگی که ضررش هم کمتر است، فعالیت کنند. تیراژ ۱۵۰۰ تا، ضرری ندارد ولی تیراژ ۱۰۰ هزارتای یک بسته‌بندی بیسکوبیت یا آبمیوه در فروش اول حضور بازار اگر شکست بخورد و برگشت شود، معلوم است که کارخانه‌دار دیگر سراغ این طراح نمی‌رود. طراح باید خلق و خوی مشتری ایرانی را بشناسد اگر بخواهیم صادرات کنیم که بدتر خواهد بود. ما در دانشگاه پژوهش را یاد نمی‌دهیم، مخاطب‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی را یاد نمی‌دهیم.

چیدمان: در طراحی گرافیک، هویت فکری و موضوعی اهمیت بیشتری دارد یا بیان تجسمی و بصری؟ چه کیفیتی از بیان بصری و مفهومی لازم است تا نشانه، هویت «نقش» به خود بگیرد؟

موضوع هویت از مباحث قبل ناشی می‌شود، ما دقیقاً بعد از انقلاب این موضوع هویت یافتن را درک کردیم و در دانشگاه‌ها هم مدرسین به آن پرداختند. مرتضی میز اولین کسی بود که خیلی دانشجویان را به سمت یافتن پیشینه‌های بصری ایران سوق داد تا روی آن کار کنند. در دوره‌ای بسیار شایع شد که همه به سراغ اسلیمی‌ها رفتند در حقیقت پیشینه‌ای که هویت اسلامی داشته باشد. برای اینکه نشانه‌های بصری دوره‌های قبل‌تر از آن مثل هخامنشی و شاهنشاهی ممنوعیت داشت، این ممنوعیت هم شکسته شد و روی نگاه به گذشته و شناخت هویت بصری کهن‌مان، کار شد. در دانشگاه‌ها نیز به آن پرداخته شد اما نه آن چنان که تصور می‌کردیم چگونه ژاپنی‌ها بعد از جنگ جهانی دوم به هویت نرسیدیم،



الان هم دارا هستند و ما بعد از سی و چند سال به آن نرسیدیم ، چراکه باز در دانشگاه‌ها ما کم کار کردیم ما اهل پژوهش نیستیم ، باید روی این خلیات و فرهنگ کار کنیم ، از این قضیه سهل می‌گذریم ، ما اگر در نقاشی‌مان به هویت ایرانی فکر کردیم لاف از دورانی که نقاشان مدرن کار کرده‌اند و بعد مکتب سقاخانه آمد و راجع به آن حرف زده شد و نقد شد و مقاله نوشته شد و نمایشگاه برگزار شد و دوستان جدل کردند ، به تعاریفی رسیدیم که امروز هم حتی در فروش آثار نقاشی جواب می‌دهد. نقاشی‌های آقای احصائی یا آقای زنده‌رودی یا پیل‌آرام یا نقاشی «هیچ» آقای تناولی برخاسته از یک پیشینه ایرانی است. ما از آنجایی که الان از جایی ارتزاق می‌کنیم که قبلاً عبور کرده‌ایم ، برای یافتن این هویت در حوزه گرافیک ما دوره‌ای به خوشنویسی پرداختیم و تایپوگرافی خیلی رایج شد. الان هم هست البته نه به آن شدتی که چهار الی پنج سال پیش بود. یکی از دستاویزهای ما این تایپوگرافی است ، چطور از نقوش عبور کردیم ؟ چرا امروزه تایپوگرافی در تمام نمایشگاه‌های پوستر حضور پیدا می‌کند ، ولی فرم‌های تقسیم‌بندی ساختاری نظام پوستر ، بنا بر رفتاری است که اروپاییان به آن نگاه می‌کنند. دیگر فرق نمی‌کند برای کدام کالا ، کدام نمایش ، کدام فیلم یا کدام محصول باشد. این شکلی خط‌کشی کردن ، کادر کردن ، خط‌های کج کشیدن رایج و مد شده است و همه از آن مد تبعیت می‌کنند. این حرکت در پی یافتن هویت نیست ، این تقلید کردن از یک مدررایج است ، هم چنان که یک گونه لباس پوشیدن ، مثلاً شلوارهای جین وصله‌دار یا پاره شده مد می‌شود و جوانان همین‌طور تبعیت می‌کنند. یا نوع آرایش مو که رایج می‌شود و کاکل خروسی می‌گذارند. دچار یک یکسان‌سازی مد می‌شویم که این هم به بخش منفی شبکه‌های اجتماعی مربوط می‌شود. من اصلاً شبکه اجتماعی را رد نمی‌کنم ، بشر امروز هیچ گریزی از شبکه اجتماعی و این ابزار ندارد ، این ابزارها ، بسیار کمک‌کننده هستند ، ابزاری هستند که در حال حاضر توسط آن از اروپا یک جراحی قلب را در آفریقا انجام می‌دهند. ابزار به این پیشرفتگی ؛ دو نفر با همدیگر مکالمه می‌کنند و هر دو درک می‌کنند یک نفر به زبان چینی و دیگری به زبان فرانسه. در حوزه سینما ، گرافیک یا چاپ نیز همین‌طور است ، ما بسیار عقب هستیم ناگزیریم برای پیشرفت از این ابزار استفاده کنیم ، منتها باید درست به کار گرفته شود.

چیدمان: مسیر بحث دولتی را از کجا می‌توانیم شروع کنیم؟

دقیقاً وزارت علوم! برای برنامه‌ریزی باید انگشت را به سمت وزارت علوم گرفت. طرح درس گرافیک ما به حوالی سال ۱۳۶۲ یعنی بعد از انقلاب فرهنگی برمی‌گردد ، هنوز هم داریم آن را به دانشگاه‌ها حکم می‌کنیم ، اما دانشگاه‌ها بنا بر توانایی مدیر گروه‌شان و یا اجازه‌ای که رئیس دانشگاه به آن‌ها داده است از آن عدول می‌کنند و فراتر می‌روند و به معلم اجازه می‌دهند که درس به‌روزتری بدهد وگرنه در آن طرح درس‌ها رایانه دیده نشده ، در رشته عکاسی هم چنان آگاه هستیم که تاریکخانه و ظهور و ثبوت را باید به بچه‌ها یاد بدهند ، ظهور و ثبوتی که نه تاریکخانه‌اش تجهیز شده و نه موجود است و نه دارو و کاغذ در بازار پیدا می‌شود. بد نیست اگر بچه‌ها یک ترم این را تجربه کنند و بعد که این تجربه را کردند به سمت نرم‌افزارهای امروزی بیایند.

طراحی تبلیغاتی هم چنان ممنوع است. خاطریم هست بعد از جنگ که کشور باید به سمت بازسازی ، توسعه و رشد اقتصادی می‌رفت ، این چنین مطرح شد که باید به بچه‌ها بسته‌بندی تبلیغات را یاد بدهیم و یک نیاز برای جامعه محسوب گردید ، در حالی که هیچ واحدی در این خصوص تعریف نشده بود. معلم‌ها به اختیار و توانایی خودشان مجوز تبدیل صفحه‌آرایی به بسته‌بندی را می‌گرفتند ، برای اینکه نیاز کشور برطرف شود.

هم چنان بسته‌بندی در طرح درس نیست ، می‌دانم و شنیده‌ام که چند سالی است دوستان دارند در وزارت علوم برای طراحی طرح درس جدید کار می‌کنند ولی نمی‌دانم که چرا این برنامه بیرون نمی‌آید ، باید بیرون بیاید و به آزمون گذاشته شود. معلم‌های استخدامی وزارت علوم ناگزیر هستند که کتاب ارائه دهند و رتبه بگیرند شاهد بودم که هم چنان صفحه‌آرایی را

با قیچی و چسب تعریف می‌کنند و بخش بسیار کوچکی در انتهای آن نوشته‌اند که نرم‌افزارهایی هم آمده است که با آن می‌توان صفحه‌آرایی کرد. دانشجویان ما امروز با این نرم‌افزارها بهتر از معلم‌شان کار می‌کنند یعنی معلم‌مان هم با وجود اینکه دانشکده ، دانش‌سرا و دانشگاه‌هایی هم برای تربیت و رشد دارد تربیت معلم- آموزش ندیده و رشد نکرده است.

چیدمان: ما در حوزه پزشکی هم سطح دنیا نیستیم ولی تقریباً با چندسال تأخیر در این خصوص درحال پیشرفت و رشد هستیم ، در حوزه مهندسی ، تکنولوژی نیز به همین شکل ولی در حوزه طراحی ، گرافیک هنوز به چارچوب اصلی آن نرسیدیم ، گرافیک خوب را از دانشگاه در نمی‌آوریم ، من نمی‌توانم یک فوق‌لیسانس گرافیک را در آتلیه خودم استخدام کنم و به کار گیرم ولی افرادی با دیپلم گرافیک تجربی هستند که این قدر به ابزار شناخت دارد و نگاهشان به طرح ، نگاه حرفه‌ای است و طرح‌های مختلف را در فضاهای مجازی دیده‌اند که نیاز به آموزش ندارد.

پشت این درب -محل برگزاری مصاحبه- بیست نفر هستند که من در طول پنج الی شش سال موفق شده‌ام این افراد را بیابم و مشغول کار شوند ، یکی مهندس صنایع ، دو نفر از آن‌ها رشته‌های دیگر و چندتای دیگر گرافیک خوانده‌اند ، آن‌هایی که رشته‌های غیرمرتبط را خوانده‌اند گرافیک را بیشتر از آن‌هایی که گرافیک خوانده‌اند ، می‌دانند. فقط هنر نخوانده‌اند و ناگزیر آموزش‌هایی در خصوص هنر به آن‌ها می‌دهیم. دوستانی که گرافیک خوانده‌اند بلا استثناء ناگزیر شدم برای آن‌ها کلاس‌های چاپ برگزار کنم ، اصلاً نمی‌دانند کاغذ چیست ؟ لب‌پنجه چیست ؟ تبدیل RGB به CMYK چگونه اتفاق می‌افتد ؟ کاغذ چگونه تا می‌شود و چگونه باید کاغذ را پشت و رو کرد ؟ مکانیزم‌های صحافی چیست ؟ چند ورقی یعنی چه ؟ هیچ‌کدام را نمی‌دانند !

دلیل اصلی تلقی جامعه ما از هنر است ، متأسفانه چون گرافیک را هم زیرشاخه هنر تعریف می‌کنیم ، تأکید می‌کنم متأسفانه ؛ چراکه از نظر من هنر نیست ، از نظر من یک رشته کاربردی است ، جزو ارتباط تصویری

است، گرافیک با رسانه سروکار دارد، باز به مثال قبض برق برمی‌گردم، اصلاً هنر نیست، یک جور مهندسی خاص را می‌خواهد، دوباره فونت و قلم را اشاره می‌کنم، درست است که بخش زیبایی‌شناسی آن به هنر پهلوی می‌زند و مرتبط است، ولی دانشجوی هنر، هنر را خوانده که آن را بداند، اما بخش بسیار بزرگ آن دانش و علم است.

در بودجه مهملکت، بودجه اختصاصی به هنر در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی از بودجه ورزش بسیار پایین‌تر است، این را از زبان وزیر ارشاد و معاونت‌های مربوطه شنیدم که وقتی در حوزه هنر وارد می‌شویم ۸۰٪ بودجه مختص سینماست و ۲۰٪ مختص سایر هنرهاست، یعنی تئاتر، موسیقی، تجسمی که نگارگری، خوشنویسی، تصویرسازی و هرچیز که بتوان اسم آن را هنر گذاشت جزو آن است. هرچند از طریق انجمن طراحان گرافیک موفق شدیم که در کمیسیون‌های فرهنگی به گوش نمایندگان مجلس شورای اسلامی برسائیم که موضوع این است و چرا این‌گونه است؟ اما هیچ سالی از جانب هیچ دولتی موفق نشدیم، حتی اگر دولت‌ها بودجه هنر را افزایش دادند، از طرف مجلس رد شد و دوباره بودجه را کم کردند. اصلاً تلقی اینکه رشته هنری باز گرافیک را مستقل نمی‌کنم و درون این می‌بینم - یک تقنن است، عوض نشده و تصویر همه از رشته هنری اینست که برای تفریح کردن است نه اینکه زندگی و معیشت؛ رشته هنری جزو ذات فرهنگ است و باید به آن پرداخته شود. عین زمان قاجار که موسیقی ممنوع بود و سه‌تارها را کوچک کردند و زیر عبا جادادند، من با مرتضی ممیز گفتگو کردم می‌گفت که: "تا سال چهارم پدرم فکر می‌کردند که من دارم معماری می‌خوانم و فکر نمی‌کرد نقاشی می‌خوانم، چرا که من را تهدید کرده بود." مقدمه کتاب استاد انتظامی را می‌خواندم نوشته بود که: "تا سال‌ها به پدرم نگفته بودم که من تئاتر تمرین می‌کنم و پرده‌خوانی می‌کنم، فکر می‌کرد که دارم رشته مهندسی می‌خوانم." حمید سمندریان در خاطراتش می‌گوید که: "پدرم من را به آلمان فرستاد که شوافزسانترال را بخوانم، و بعداً که متوجه شدند من تئاتر خوانده‌ام و موفق هستم گفتند که اشکال ندارد." هنوز تلقی اینکه هر کسی برود موسیقی بخواند مطرب می‌شود،

هنر بخواند معتاد می‌شود، در ذهنیت جامعه ما موجود است.

چیدمان: واقعاً وقتی راجع به بحث موسیقی صحبت می‌کنیم می‌بینیم که خیلی دور شده‌ایم، شاید اگر اصولی رفتار کرده بودیم شرایط بهتری داشتیم.

دقیقاً درست می‌گویید، اصولی! اصول کجاست؟ اصولی همیشه بنیان است، اصولی یعنی ریشه‌ای، یعنی شما یک دانه و نهالی را در گلدان کوچکی کشت کنید و از آن مراقبت کنید، تا مدتی در آب و هوای خوب آن را پرورش دهید و به آن غذا بدهید، حرارتش را مراقبت کنید و در فصل خودش آن را در باغچه ببرید و باز مراقبت کنید تا درخت شود، وقتی درخت شد دوباره هرس کردن، غذا دادن، کود دادن، آب دادن و آفتاب رساندن می‌خواهد تا میوه بدهد. در حوزه کار ما و هنر و هرچیز دیگری این، جز از طریق آموزش و دانشگاه عملی نیست. کمی به عقب‌تر برمی‌گردم حتی آموزش و پرورش؛ ما از دوران مدرسه هم موفق نشده‌ایم که به هنر بپردازیم. دورانیما، زنگ نقاشی زنگ تفریح بود و بازی می‌کردیم، مگر سالی که شانس آوردیم و معلم نقاشی ای داشتیم به نام آقای گنجی، شروع شکفتن من با همان معلم آغاز شد و گرنه تا قبل از ایشان در زنگ نقاشی کشتی بازی می‌کردیم. هم‌چنان آموزش هنر ما در سال‌های پایین دچار فقر است برای اینکه معلم آن را هم تربیت نکردیم، آموزش باید زودتر آغاز شود، تا استعدادیابی کنیم تمام دانش‌آموزانی را که استعداد گرایش به هنر دارند، باید مکانیزم آن را تعریف کنیم، نباید آن‌ها را دعوا کنیم چه از طریق خانواده و چه از طریق معلم. هم‌چنان در خانواده‌های ما گفته می‌شود که بچه‌ام می‌خواهد دکتر شود، مهندس. اما اگر خدای ناکرده بگوید من می‌خواهم بروم سازی بنوازم یا نقاش بشوم می‌گویند بچه‌مان از دست رفت و گمراه شد. از مدرسه باید شروع شود و بعد دانشگاه که این دو به هم اتصال دارند.

باید تعریف‌مان از دانشگاه و مدرسه درست کنیم، لااقل وضعیت مکانیزم در مدرسه بهتر از دانشگاه است، با توجه به فقر معلم‌هایی که موجود است، معلم‌های ما مخصوصاً در حوزه هنر بازآموزی نمی‌شوند. در سال‌های اخیر آن قدری که به فضاهای فیزیکی دانشگاه‌ها از قبیل ساختمان‌ها و تعداد کلاس‌ها، میز و نیمکت و تخته پرداخته‌ایم، فراموش کرده‌ایم که این فضای فیزیکی معلم می‌خواهد؛ از زمان افلاطون به ارسطو اولین چیزی که آن‌ها می‌گویند اینست که یک سایه درخت به ما دهید ما به شما آدم تحویل می‌دهیم و این چنین رفتار می‌کنند و اصلاً نمی‌گویند که سقف می‌خواهیم. در اینجا مدام سقف می‌سازیم و تجهیزات، میز، صندلی، تخته‌پاک‌کن و... هم در آن لحاظ می‌کنیم دیجیتال آن را هم می‌گذاریم، ولی معلم نداریم. فارغ‌التحصیل سال گذشته را فوری معلم می‌کنیم بی‌آنکه دستگیری کرده باشد، در هیچ جای جهان و در هیچ دانشگاهی سراغ ندارم که در رشته‌ای شخصی بخواهد استاد شود و دستگیری نکرده باشد. ما کدامیک از معلم‌های گرافیک را می‌شناسیم که دستگیری کرده باشند و استاد شده باشند، حداقل باید سه سال دستگیری کند، باید تمام راه و چاره معلم بودن را حتی حرف زدن را از معلم بالاتر خودش یاد بگیرد. یک پوینت درشت و بولد باید بنویسید آموزش؛ فقط آموزش.

چیدمان: ما چون در یزد کار می‌کنیم دغدغه‌مان این است که هیچ وقت نمونه‌سازی نکرده‌ایم، من چون در حوزه بافت تاریخی کار می‌کنم، به میراث فرهنگی می‌گویم که شما نمونه یک بافت و محله را درست کنید دیگر نمی‌خواهد کاری انجام دهید، مردم ما هنوز به این تفکر نرسیده‌اند که جمع شوند، آقای بهشتی می‌گفتند که: "یزدی‌ها این قدر زرنگ هستند و حواسشان جمع است که اگر ارزش این بافت را متوجه شوند مطمئن باشید که دیگر به دولت کاری ندارند." ولی ما نیامده‌ایم یک نمونه استاندارد را بسازیم حتی تفکرش را هم ایجاد نکرده‌ایم، به خاطر اینکه همه مسائل ما حاشیه‌های سیاسی پیدا کرده است، حوزه آموزش، تدریس، گرافیک و... تلقی سیاسی از آن می‌شود.

در حال حاضر داریم مدرک‌گرایی را توسعه می‌دهیم اما کارمان خریدار دارد، معلوم است که کار خریدار دارد ولی همه دنبال مدرک هستند برای اینکه کارمند شوند و حقوق‌شان بالا رود.



کنم و آن‌ها را رشد دهم ، دانشجویان هنر را باید تک تک فهمید ، دستشان را بگیریم تا او را یک طبقه بالا ببریم. اصلاً جمعی نمی‌شود حرف زد ، یک چیزی را روی تخته سیاه فرمول نوشت و همه آن را از بر کنند و فردا بیایند. دانشجویی داشتم که می‌خواست سال دوم ترک تحصیل کند ، گفتم: "چرا؟" گفت: "در ترم گذشته چند تن از معلم‌ها گفتند شما بیهوده آمده‌ای اینجا ، باید می‌رفتی پزشکی ." گفتم: "کارت را بیاور ، ببینم ، بسیار خوب بود ، گفتم: "نه! یک ترم تجربه کن ". الان یکی از بهترین گرافیست‌های ما هست. در صورتی که داشت ترک تحصیل می‌کرد ، مطمئنم می‌رفت نابود می‌شد. دانشجو داشتم که فوق‌العاده بود ولی به دلیل سختی معیشت و دعوای خانوادگی می‌خواست ترک تحصیل کند و کارش افت کرده بود. همه این مشکل را دارند نباید تحصیل او قطع می‌شد ، باید راهش را پیدا کرد. مخصوصاً رشته هنر خیلی متفاوت است ، می‌بینید همه اینها رشته آموزشی پیدا می‌کند ، مدام آموزش. خوشحالم که تمام دوستانی که یک موقع دانشجوی من بودند الان در این مجموعه به این حرفه مشغول هستند و معیشت می‌کنند. همه می‌گویم این را مدیون ممیز هستیم که مهم بودن رشته گرافیک را جا انداخت ، این همه آدم زندگی‌مان از این راه می‌گذرد ؛ خیلی مواقع مفتح‌تر از خیلی پزشکان و مهندسان.

سخن‌پسایانی

عرضم اینست که خیلی افتخارآمیز راجع به خودمان حرف نزنیم و همه جا خودمان را برتر بدانیم ، بسیاری پزشکان هستند که ما همه باید به آن‌ها تعظیم کنیم و نامی از آن‌ها هم نمی‌دانیم. می‌دانیم پزشکانی هستند که در روز چند عمل قلب انجام می‌دهند و زندگی نجات می‌دهند ، زندگی یک آدم را نه ، زندگی یک خانواده را ، و اسمشان هم نیست. ولی ما تا چهارتا پوستر و آرم می‌زنیم فوری می‌خواهیم کتاب کنیم تا همه ما را بشناسند. موضوع ، موضوع اجتماعی است ، نداشتن همان هویت است ، پزشکان هویت اجتماعی دارند. جامعه‌ای که صبح از بقال و سبزی‌فروش گرفته به همه می‌گویند دکتر یا مهندس ، این رفتارهای بیهوده‌ای است که به این کلمات و لغات می‌دهیم.



ما به این طریق دچار توسعه‌یافتگی نخواهیم شد ، در این سی سال که حضور داشتم و خیلی از همکاران دانشگاهی نتوانستند تحمل کنند از روز اول شرط کردم که من هیچ‌گاه حضور و غیاب نمی‌کنم ، به دانشجو می‌گفتم اگر علاقه‌مند هستید در کلاس حضور پیدا خواهید کرد اگر نیستید بیهوده آمده‌اید بیایید به من بگویید برای چه آمده‌اید ، می‌دیدم سن‌شان بالاست می‌گفتم آمده‌اید که حقوقتان بالا رود؟ می‌گفتند بله کارمند هستیم ، آمده‌ایم که رتبه بگیریم. از آن‌ها خواهش کردم که اگر دلشان نمی‌خواهد ، تشریف نیاورند ، گفتم نمره قبولی شما تضمین شده است ، ورقه حضور و غیاب را سفید تحویل می‌دادم یا همه را حاضری می‌زدم ، از نگاه دانشگاه من کلاهبرداری می‌کردم اما بقیه دانشجویانم را نجات می‌دادم ، که یک عده بیهوده نمی‌آمدند که وقت تلف کنند ، تمام آن نود درصد باقی مانده علاقه‌مند بودند و روزها تا ساعت هشت شب می‌نشستند ، کار می‌کردند و بیرون هم نمی‌رفتند. آموزش هنر با حضور و غیاب و دستورات از بالا فرق می‌کند. آموزش هنر با دانشجو و هنرجو تک‌به‌تک است ، کلاس بیش از ۱۵ نفر نباید باشد ، با تک‌تک آن‌ها باید حرف زد ، با روحیات‌شان باید آشنا شد ، در طول این سی سال باید تمام خلیقات دانشجویانم را می‌فهمیدم ، ازدواج کرده؟ نامزد دارد؟ فرزند دارد؟ فرزند شهید است؟ جبهه رفته؟ چه آسیب‌هایی دیده است؟ کار می‌کند؟ چه کار انجام می‌دهد؟ چه حقوقی دارد؟ وقتی دیر می‌آید چرا دیر می‌آید؟ با خانواده‌اش دعوا کرده؟ از خانواده پنهان کرده که دیر می‌آید؟ اینکه این قدر علاقه دارد کجا و چه چیز را پنهان می‌کند و می‌ترسد که بروز کند؟ پول دانشگاه خود را چگونه تأمین می‌کند؟ من اگر اینها را نمی‌دانستم نمی‌توانستم با یک‌یک آن‌ها مثل نزدیک‌ترین شخص به عنوان یک امانت‌دار ارتباط برقرار